



بازخوانی حملات یازده سپتامبر؛ از امپراتوری تا سقوط آمریکا

بازخوانی حملات یازده سپتامبر؛ از امپراتوری تا سقوط آمریکا ...

فربیی که جهان را تغییر داد

بازخوانی حملات یازده سپتامبر؛ از امپراتوری تا سقوط آمریکا

سیاست‌های نادرست و غیرمنطقی دولتمردان کشور آمریکا پس از واقعه 11 سپتامبر 2001 میلادی این کشور را به ورطه سقوط کشانده است تا جایی که کارشناسان معتقدند افول امپراتوری آمریکا امری حتمی خواهد بود.

به گزارش فارس، پایگاه اینترنتی "رلد تودی" در گزارشی به قلم "مایکل کاکس" آورده است: زمانی که آمریکا در یازدهم سپتامبر 2001 مورد حمله قرار گرفت، این طور به نظر میرسید که جایگاه این کشور در دنیا غیر قابل تزلزل باشد. اما با گذشت زمان و با لشگرکشیهای آمریکا به عراق و افغانستان پایه‌های این امپراتوری دچار سستی و ریزش شد.

آمریکا دیگر قادر به ادامه مدیریت امور جهانی نیست

آمریکا با شکست اتحاد جماهیر شوروی در دهه قبل و با کسب این تجربه که چه چیزی میتواند به عنوان یکی از موفق‌ترین دهه‌های اقتصادی در تاریخ 200 ساله این کشور دیده شود، توانست در ابتدای هزاره جدید در نظام بین‌المللی، تصویر موفق‌تری را از خود نشان دهد. این در حالی است که این کشور با چالش‌ها و مشکلاتی بر سر راه خود مواجه بود، اما هیچ یک از این تهدیدات، ارزش نام برده شدن را ندارند. در واقع آمریکا در آن وقت آن قدر قدرتمند به نظر میرسید که کمتر کسی میتوانست آن لحظات کوچک اضطراب آمیز اواخر "جنگ سرد" را به خاطر آورد؛ همان لحظاتی که نویسندگانی چون "پاول کندی" به طور جدی در مورد انحطاط اجتناب ناپذیر این جمهوری در بلند مدت به اظهار نظر پرداختند. وی معتقد بود: ملتی به بزرگی آمریکا با کسری بودجه و داشتن مسئولیت خطیر امپراتوری بر دوش خود، قادر به ادامه مدیریت امور جهانی نیست. تنها یک راه برای آن باقی مانده و آن راه عقب نشینی از موضع خود است.

چقدر زمان تا انحطاط آمریکا مانده است؟

تحلیل‌هایی از این قبیل در زمانی که "بیل کلینتون" با خوش‌بینی تمام، ریاست جمهوری آمریکا را در سال 2000 به "جرج دابلیو بوش" واگذار کرد بسیار عجیب به نظر میرسیدند و همچنین وجود چنین دیدگاهی در آن هنگام که آمریکا تمامی منابع عظیم خود را در پاسخ به حوادث رخ داده در "نیویورک"، "واشنگتن" و "پنسیلوانیا" در سال 2001 بسیج کرده بود، دور از واقعیت به نظر میرسیدند. حتی منتقدان هم در ابتدا عمیقاً تحت تاثیر قرار گرفته بودند. "پاول کندی" انحطاط طلب هم در مقاله‌ای در اوایل سال 2002 شاید به طور بیش از حدی با شوق و ذوق از پرنده شکاری مشهور آمریکایی که دوستان خود را مجبور میسازد تا به او احترام بگذارند و حتی دشمنانش را تسلیم خواسته‌های خود میکند، سخن به میان آورد. حتی وی نیز به طور عمیقی تحت تاثیر قرار گرفته بود. این واضح بود که آن یک ابر قدرت معمولی نبود. وی در ادامه مقاله خود به این نکته اشاره کرد که این عقاب خارق‌العاده اکنون در بالاترین سطح خود در مقایسه با همیشه در حال پرواز است. در سراسر طیف سیاسی، از منتقدین اروپایی از جناح چپ تا محافظه کاران نو آمریکایی از جناح راست، کمتر کسی با این ایده مخالف است که آمریکا به امپراتوریهای قدیم شباهت دارد؛ تنها با یک تفاوت نسبتاً آشکار: این "رم" جدید بنا شده بر روی "پوتوماک" به همین زودی منحل خواهد شد و یک قرن دیگر باید انتظار آن را کشید.

با گذشت تنها یک دهه از قرن 21 آمریکا دیگر آن ابرقدرت گذشته نیست

اگر می‌خواهیم کاملاً به تمامی چیزهایی که از واقعه یازده سپتامبر تغییر کرده‌اند، پی ببریم، اکنون نیز ارزش آن را دارد تا این احساس را به یاد آوریم. با ورود به قرن جدید، مردم آمریکا اعتماد به نفس بالایی را در خود میدیدند. این کشور به شکلی عمل میکرد که گویا کمتر کاری است که آن‌ها قادر به انجام آن نیستند. آن‌ها حتی با کم‌ترین دغدغه در مورد مسئله جنگ با عراق و تاثیر این جنگ بر خاورمیانه و موقعیت خود در دنیا به این کشور حمله کردند. یک دهه می‌گذرد و آمریکا آن قدر دستخوش تغییر شده است که دیگر چهره این کشور قابل شناسایی نیست.

مردم آمریکا به دلیل نارضایتی از جنگ‌های خارجی اوباما را انتخاب کرده بودند ولی...

در ابتدا باید گفت که آمریکا از نظر سیاسی دستخوش تغییراتی شده است. دلایل متعددی برای انتخاب "اوباما" در انتخابات ریاست جمهوری در اواخر سال 2008 وجود دارد. اما در میان این دلایل مهم حقیقتی وجود دارد و آن این است که مردم آمریکا احساس

دلگرمی و آرامشی نسبت به مسیر حرکت کشور پس از دو دوره حکومت جمهوریخواهان نداشتند، زیرا دستگاه اجرایی جمهوریخواهان در ابتدا جنگ با عراق را برای این مردم به ارمغان آورد و سپس موجب بحران اقتصادی در سال 2007 گردید. این که آیا "اوباما" به تمامی وعده‌های خود جامه عمل پوشانده است یا خیر، سوال قابل بحثی است و جای بررسی دارد. به هر حال، موضوعی که در مورد آن توافق نظر وجود دارد میزان سطح پیشرفت "اوباما" است که توسط یک احساس همه گیر که بیانگر بحران آمریکا بود و وجود احساس نیاز به یک چیز جدید و شاید هم رادیکال تا بتواند جایگاه آمریکا را در دنیا بازگرداند و مانع یک تجربه دیگر تلخ رکود شود.

تردید و عدم اطمینان مردم آمریکا به هدف این کشور در دنیا

این در نتیجه، سوالات وسیع تری را درباره خود مردم آمریکا مطرح میکند. برای مدت کوتاهی در 11 سپتامبر، و در واقع خود جنگ با عراق مردم آمریکا را به طوری که تنها یک جنگ میتواند متحد کند، متحد نمود. اما بر خلاف "جنگ سرد"، این درگیری خاص علیه مبارزه طلبی اسلامی به طور تاثیر گذاری کشور را به دو قسمت تقسیم کرده است به طوری که موجب ایجاد شکافی ایدئولوژیکی میان "لیبرال‌ها" و "محافظه کاران" شده است که تقریباً غیر قابل ترمیم به نظر میرسد. این درگیری علیه مبارزه طلبی اسلامی همچنین تاثیر فرسایشی نیز بر روی اعتماد به نفس ملت آمریکا داشته است. تلفات نظامیان آمریکایی در افغانستان و عراق، هزینه هنگفت این جنگ‌ها و ترس از اینکه ابزار به کار گرفته شده در جنگ با یک نوع خاصی از دشمن ممکن است به ارزش‌های اصلی و اساسی لطمه بزند نه تنها عزت نفس ملت آمریکا را خدشه دار کرده است، بلکه این ملت را به طور فزاینده‌ای نسبت به هدف آمریکا در دنیا مردد و نامطمئن نموده است.

غروب خورشید قدرت در غرب و طلوع آن از شرق

این به اندازه کافی بد خواهد بود. اما مسئله‌ای که بیشتر موجب شده است مردم آمریکا احساس کنند که دنیا دیگر بر وفق مراد آن‌ها نیست در ابتدا تاثیر بحران اقتصادی بر روی موضوع غیر ملموسی با نام "شیوه زندگی آمریکایی" است، به طوری که تنها یک چهارم مردم آمریکا در سال 2011 بر این باورند که فرزندانشان شانس بهتری برای زندگی نسبت به خودشان خواهند داشت. بی شک گفت و گوهای بسیار و بیش از حدی درباره این که قرن بعد، از آن آسیایی‌ها خواهد بود و محور قدرت به سرعت از غرب دور شده و به سمت شرق حرکت خواهد کرد، صورت گرفته است. همان‌طور که اقتصاددانانی چون "جیم انیل" رئیس "گلدمن ساکس" اظهار داشت مدت‌ها پیش، زمانی که آمریکا در میان خاورمیانه و علیه "طالبان" در افغانستان جنگ به راه انداخت، دیگران- برخی از آن کشورهای کذایی عضو گروه 4 کشور بزرگ جهان" یعنی هند، روسیه، چین و برزیل به نظر میرسید که مشغول کسب درآمد بودند، مشارکت‌های جدیدی را ایجاد کردند و خود را سریع‌تر از آمریکا و هم پیمانان اروپا و آمریکا از بحران اقتصادی بیرون کشیدند.

آمریکا؛ از امپراتوری تا سقوط

کدام یک در پایان به بحث توازن قدرت منجر میشود. زمانی که "بوش" ریاست جمهوری را به دست گرفت، کمتر کسی با این عقیده که دنیا تک قطبی است و یا آمریکا برای دهه‌های مدیدی سلطه گر خواهد ماند، مخالف بود. احتمال بسیار ناچیزی برای غروب خورشید چنین امپراتوری بی نظیر لیبرالی برای دهه‌ها وجود داشت. آینده آن اطمینان بخش به نظر می‌آمد. اکنون آن به کلی متفاوت به نظر میرسد. با پیشرفت "چین" و حتی خرید مقدار قابل توجهی از بدهی آمریکا، با وجود قدرت‌های جدیدی چون "هند" که راه خود را به سمت پیشرفت باز میکند و با تمامی ظرفیت‌هایی که در دوران مشقت و سختی، رو به زوال هستند، کمتر کسی دیگر درباره برتری همیشگی آمریکا آن گونه که در گذشته بحث میکردند، سخن به میان می‌آورد. برخی ممکن است مکرر به مزیت‌های ساختاری عظیم آمریکا اشاره کنند؛ تعداد دانشگاه‌های بزرگی که آمریکا هنوز داراست، نادر بودن تلفیقات قدرت نرم و سخت در آمریکا، داشتن بیش از نیمی از بزرگ‌ترین شرکت‌های دنیا و این مسئله که هنوز بیش از 60 درصد معاملات بین‌المللی از طریق دلار آمریکا صورت می‌گیرد، اما دیگر درباره برتری همیشگی آمریکا در جهان همانند گذشته سخن به میان نمی‌آید.

افول آمریکا حتمی خواهد بود

اما در وضع موجود، حقایق، برخی افراد را متأثر از خود نموده و آنان مصرانه معتقدند که در نتیجه جنگ نامشروع "جرج بوش" علیه ترور که در پی بحران اقتصادی سال 2007 رخ داد، سقوط آمریکا یک نتیجه از پیش مشخص است. این مسئله که آیا این پیش بینیهایی جدی به واقعیت تبدیل خواهند شد یا نه (چرا که از جهاتی هرگز در گذشته درست نبوده اند)، سوالی است که هنوز برای آن جواب ساده‌ای پیدا نشده است. هیچ چیز از پیش تعیین شده نیست. اما آمریکا با گذشت یک دهه از واقعه یازدهم سپتامبر، کشوری کاملاً متفاوت با اعتماد به نفس کمتر نسبت به آن زمانی شده است که "بوش" آن را در سال 2000 به دست گرفت.